

هو العليم

خلوص نیت اصل و اساس در حکومت اسلام

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۱۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا

[سوره آل عمران آیه ۲۰۰]

در فکر بودم که برای امروز چه موضوعی را در

نظر بگیرم و خدمت رفقا و دوستان مطرح کنم.

باتوجه به مطالبی که از طرف دوستان به دست بنده

می‌رسد به نظر رسید که نسبت به برداشت از

مسئله سلوک و نگرشی که بزرگان در ارتباط با این

مسئله داشتند، شاید مناسب باشد که خدمت دوستان

مطالبی را عرض کنم، گرچه همه بحمدالله اهل

مطالعه و اهل ادراک و در واقع می‌شود گفت که

صحبت ما با رفقا و دوستان دیگر به صورت ردّ و

بدل و تبادل مطالب است تا بیشتر جنبه تعلیم و تعلّم

داشته باشد.

یکی از مسائلی که شاید برای بعضی هنوز آن طور که باید و شاید تبیین نشده و نسبت به کیفیت انتخاب مسیر و برداشت نسبت به مسیر، هنوز نقاطی وجود دارد مسئله مواجهه با هدف و غایت و جمع بین این مسئله با حوادث و پدیده هایی که در زندگی پیش می آید و این یک مسئله بسیار مهمی است و شاید مهمترین مسئله باشد. این قضیه را کم و بیش در جلسات عنوان بصری بنده مطرح کردم، نمی دانم خدمت رفقا و دوستان تا چه اندازه مسئله روشن شده است که اصل و اساس حرکت انسان و بخصوص افرادی که هدف و مقصد غایی خود را رسیدن و وصول به معرفت الهی و کمال می دانند این مسئله باید برای آنها کاملاً مورد توجه قرار بگیرد و از این باب که گاهگاهی در نوشته جات و نامه هایی که مطرح می کنند به نظر می رسد شاید نیازی به توضیح باشد، از این نقطه نظر گفتم امروز راجع به این نکته مطلب و عرایضی خدمت دوستان عرض کنم.

زندگی در این دنیا هیچ وقت یکسان و به یک  
نحو نیست برای هیچ کس. و برای هر شخص در  
این دنیا فرازها و نشیب‌هایی خداوند قرار داده است  
و هیچ کس از این قاعده مستثنی نیست. به قول  
خواجه می‌فرماید:

بنوش باده که قسّام صنع قسمت کرد \*\*\* در

آفرینش از انواع نوش دارو نیش

انشاءالله رفقا که شعر حافظ را می‌خوانند در  
طول شبانه روز و با اشعار حافظ آشنا هستند. مرحوم  
آقا می‌فرمودند مگر می‌شود سالک با دیوان حافظ  
آشنا نباشد. بسیار اشعار آب داری دارد حافظ، و  
راهگشا است. اشعاری است که از شهود او  
برمی‌خیزد و از ادراک او سرچشمه می‌گیرد و از  
ضمیر او تراوش می‌کند و اگر بخواهیم عبارت  
بهتری را برای اشعار جناب خواجه بیاوریم  
باید بگوییم که اشعار او شبیه به الهام و وحی است و  
از خود نمی‌گوید. دیگران لفاظی می‌کنند الفاظ  
استعارات کنایات، اینها را جمع می‌کنند و می‌آیند ادا  
درمی‌آورند و از این کتاب به کتاب دیگر نقل می‌کنند  
یا این که اگر ذوق شعری دارند این الفاظ و عبارات

را در قالب شعر مطرح می‌کنند و کسی که اهل خبره باشد با یکی دو خط شعر متوجه می‌شود که اینها همه تعبیر تعبیر مجازی است و از حقیقت بویی به مشام اینها نرسیده است. ولی حافظ این طور نبود.

حافظ اشعارش از حقیقت سرچشمه می‌گیرد و از حقیقت نشأت پیدا می‌کند لذا انسان وقتی که با حافظ انس دارد احساس وحدت می‌کند و این کاملاً مشخص است که گویا از ضمیر او صحبت می‌کند مطالب را از ضمیر او بیان می‌کند و برای خیلی از افراد هم اتفاق افتاده است. یکی از دوستان نقل می‌کرد، یک شخصی می‌گفت. یک جریانی برای ما اتفاق افتاده بود خیلی جریان ناراحت کننده‌ای بود و من خیلی در این اندیشه بودم که چطور...؟ آخر ما که کاری نکردیم! مسئله‌ای برای ما نبوده! چرا باید این طور باشد؟ چرا باید افراد نسبت به ما این طور تفکر کنند؟ چرا باید...؟ می‌گفت همین طور ما در اندیشه و تفکر این گونه مسائل بودیم، دیوانی آن جا بود و برداشتیم و از حافظ، جناب خواجه مدد گرفتیم و تفأل زدیم و این شعر در ابتدا آمد. دلتنگ حالا به

همین تعبیر مباش ای دل از طعن حسود، یا طعن  
حسود ای دل / شاید که چو وابینی خیر تو در این  
باشد!

خیلی عجیب! می گفت از این قضیه یک مدتی  
گذشت و بعد برای من منکشف شد آن شخص نقل  
می کرد که دقیقا خداوند متعال برای ما خیر را در این  
خواسته که وضعیت به این کیفیت باشد و اوضاع به  
این نحو باشد تا ما بتوانیم محفوظ باشیم، از بسیاری  
از خطرات در امان باشیم. خود بزرگان هم، مرحوم  
آقا و اینها با دیوان حافظ خیلی سر و کار داشتند من  
خیلی اوقات می دیدم که مرحوم آقا دیوان حافظ در  
جلوی میز ایشان است یا خودشان وقتی که تنها  
بودند اشعار حافظ را زمزمه می کردند گاهی با صدای  
کم اشعار حافظ را می خواندند، در مجالسشان خیلی  
اشعار حافظ خوانده می شد و خلاصه گاهی اوقات  
می شد به افراد، به این و آن می گفتند که بعضی از  
همین ابیات را معنا کنند و علی کل حال دیوان حافظ  
دیوانی است که انسان از او بی نیاز نیست.

جناب خواجه در این جا نسبت به اوضاع زمان و  
مطالبی که می گذرد بر سالک این طور می فرمایند که

باید انسان به آن چه که از ناحیه پروردگار می آید  
رضا باشد بنوش باده که قسّام صنع قسمت کرد در  
آفرینش از انواع نوش دارو نیش.

برای هر شخصی راهی تنظیم شده است و طبق  
آن راه و مسیر و برنامه حرکت می کند در آن مسیر  
گاهی از اوقات صحت است گاهی از اوقات مرض  
است گاهی از اوقات تندرستی است گاهی از اوقات  
ناملایمات است یسر است یا عسر است گاهی از  
اوقات گرفتاری است و گاهی از اوقات فراخی و  
گشایش است و این اختصاص به سالک و غیر سالک  
ندارد همه در این قضیه یکسان هستند. یک شخصی  
از رفقا به شخص دیگری داشت نقل می کرد، آمد  
پیش من، آقا این که می گویند انسان اگر سالک باشد  
به ابتلائات و امراض و اینها گرفتار می شود درست  
است؟ گفتم نه! این غلط است. گفتم اینها که در  
بیمارستان روزی دهها نفر از بین می روند همه سالک  
هستند؟ گفتم بروید به بیمارستان سر بزنید به پزشک  
قانونی سر بزنید ببینید این جاهایی که از کوچک و  
بزرگ و بچه، جوان، پیر اینها به انواع ابتلائات مبتلا

هستند اینها مگر همه سالک هستند؟ تقدیر و مشیت الهی است بر این که هر شخصی .... انسان از فردای خودش هم خبر ندارد.

در این میان آدم رند و زرنگ به این نکات توجه نمی‌کند، آن نکته که مدّ نظر است این جا است. بعضی ها حواس و فکر و اساس و پایه زندگی خود را بر اساس حوادث قرار می‌دهند بر اساس خوشی ها قرار می‌دهند البته منظور از این بحث نود درصد جمعیت است نود و نه درصد است بر اساس رسیدن به اوقات خوش ظاهری و گشتن و کیف کردن و مجالس داشتن و پارتی داشتن و این طرف و آن طرف رفتن و به یک نحوی اوقات را به سر کردن و رسیدن به آن اعتبارات و به آن چه که مورد توجه است و بر این اساس ذهن و فکر و هوش و حواس خود را روی این قضیه می‌گذارند، اگر کم شد موجب فکر و تشویش و اضطراب آنها است اگر بر وفق مراد گشت موجب خوشبختی آنها است، این همان اکثریت غالب هستند که زندگانی و عمر خود را به این نحو سپری می‌کنند.

درس می‌خواند برای رسیدن به موقعیتی که

بتواند زندگی خود را تأمین کند به دنبال حرفه ای می‌رود تا این که بتواند برای آینده خود موقعیت درخشان ذهنی به وجود بیاورد ارتباط با افراد پیدا می‌کند برای این که بتواند در روز مبادا از اینها استفاده کند به طور کلی تمام هوش و حواس، برای رسیدن به این مسائل اعتباری است و این اکثریت مردم است و در این زمینه بین عالم ظاهری و بین غیر عالم ظاهری تفاوتی نیست هیچ تفاوتی نیست یعنی همان طوری که ممکن است یک شخص درس بخواند و به دانشگاه برود و مراتب علمی را طی کند برای این که آن مراتب بالا را حیازت کند برای رسیدن به منافع و متامع دنیوی، همین طور ممکن است یک شخص وارد علوم دینی شود یا وارد بخشهایی از این علوم دینی شود برای این که به یک مراتبی برسد و یک مسائلی را حیازت کند و بعد بتواند استفاده دنیوی کند یا این که شخص خودش را به مراتبهایی بیاندازد به مواضعنا مناسبی بیاندازد به مراتبها و صعوبتها و شکنجه ها و آزارها بیاندازد برای این که بتواند در آتیه از اینها استفاده

کند.

در جلسات گذشته عنوان بصری راجع به سیاست اسلام وقتی که بنده صحبت می‌کردم یک روز در ضمن صحبتها به این مسئله پرداختم که اصل و اساس در سیاست و حکومت اسلام بر خلوص نیت است الان در دنیا حکومتهای متفاوتی وجود دارد حکومتهای استبدادی و ظالمانه و دیکتاتوری و حکومتهای غیر استبدادی، حکومتهای به اصطلاح دموکراتیک ولی همه اینها بر اساس نفس و نفسانیات است شما الان در این حکومتهایی که در دنیا هست یک حکومت دست بگذارید، حکومت عراق حکومت کشورهای عربی حکومت اروپا حکومت آمریکا حکومت جزایر کذا، حکومت استرالیا حکومت خاور دور خاور نزدیک خاورمیانه، تمام اینها، آفریقا، کدام یک از این حکومتها بر اساس خلوص نیت و صفای باطن و خدمت به مردم است؟ یک کدام نیست. تمام اینها بر اساس متماع دنیوی است منتهی در این متماع دنیوی شیوه عملکرد تفاوت می‌کند.

او برای این که به متماع دنیوی برسد مجبور است

خدمت به خلق کند اگر نکند کنارش می‌زنند حالا بعضی از حکومتها است مثل حکومت صدام خدمت به خلق هم نمی‌کند حکومت دیکتاتوری است و بدون خدمت به خلق به حکومتش ادامه می‌دهد ولی بعضی از حکومتها است که نه! اگر خدمت به خلق نکنند اینها باید بروند کنار، نه این که به خاطر خدا و پیغمبر و انصاف و وجدان و مبانی و ارزشهای انسانی آن زعمای امور و حکام، خدمت به خلق را انجام می‌دهند، برای این که سر کرسی باشند برای این که پشت میز باشند بالاخره اشتغال به یک منصبی راه دارد اگر شخصی بخواهد رئیس یک بیمارستان باشد باید پزشک باشد و الا فردی که اشتغال به نجاری یا آهنگری دارد که رئیس بیمارستان نمی‌کند راه دارد همین طور زمام امور مردم را به دست گرفتن راه دارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند معاویه خیلی دست و دل باز بود و **آلَةُ لِرِيَاْسَةِ سَعَةِ الصَّدْرِ**، آلت ریاست است این است که سعه صدر داشته باشد دست و دل باز باشد گشایش داشته باشد خست به خرج ندهد و

به همین وسیله افراد را جذب می‌کند، حالا چون معاویه بذل و بخشش می‌کند آدم خوبی است؟ معاویه سمرة بن جندب را خواست و گفت می‌خواهم بر علیه علی روایت درست کنی از اینها همیشه بودند دیگر آیه قرآنی را که مربوط به ابن ملجم هست درباره علی و آیه‌ای که راجع به خوابیدن در جای پیغمبر و اینها هست **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** این راجع را به ابن ملجم بیاوری، جای این دو تا را عوض کن، گفت چقدر به من می‌دهی؟ بیا معامله کنیم. گفت صد هزار درهم؟ گفت کم است گفت من دینم را به صد هزار درهم که نمی‌توانم بفروشم! گفت دویست هزار درهم گفت نه نه نعوذ بالله من بیایم به خدا تهمت بزنم به رسول خدا افترا ببندم، چه از من می‌خواهی؟ با این ریش سفید تا این جا! گفت سیصد هزار! آن هم می‌داند طرفش چیست! آن هم مطلب را زود خالی نمی‌کند، قیمت را بالا می‌برد اینها دیگر دعواها و تعارفات دیپلماتیک است، بعد بالا می‌برد، بالاخره گفت چهارصد هزار دینار بیشتر نمی‌دهم، آخرش این قدر است چهار صد هزار درهم که کم نیست،

هر درهمی را ده تومان در نظر بیگیرید ببینید چهارصد  
چقدر می شود! بسیار خب، آمد رفت بالای منبر  
گفت خودم شنیدم از لبان پیغمبر که این آیه **وَمِنَ  
النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** مربوط به  
ابن ملجم است. آن آیه که می گوید در آن آیه است  
که بعضی از افراد هستند که اینها **يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ**  
و کذا، که حرث را از بین می برند نسل را از بین  
می برند در زمین فساد می کنند آن مربوط به علی بن  
ابیطالب است! التفات می کنید؟ چهارصد هزار درهم  
می گیرد و می گذارد در جیبش بلند می شود می رود  
.....

معاویه دست و دل باز بود ولی این طوری! حالا  
معاویه آدم خوبی است؟ این پولها را از جیب  
خاله اش نیاورده که بر دارد تقسیم کند پول بیت المال  
است پول مردم است برای تثبیت کرسی و میزو  
صندلی خود، پول مردم را در این راستا خرج می کند.  
آلة الرياسة .. هر چیزی یک راهی دارد یک روشی  
دارد الان حکومتها در دنیا راه و روش تثبیت را  
خدمت به مردم قرار می دهند ولی این درست است؟

حالا بگویند تو می خواهی به مردم خدمت کنی تو بیا کنار حزب دیگر بیاید می گوید نه! من می خواهم باشم اگر چه حتی خدمت به خلق هستولی باز بر اساس نفس است باز هم خدا خیرشان بدهد.

عمر همین کار را انجام می داد، عمر هم می آمد وضع و زندگی خودش را به نحوی قرار می داد و به نحوی تنظیم می کرد که مورد توجه مردم بود اما همین که مسئله به حکومت و خلافت امیرالمؤمنین کشیده می شد اگر او را قطعه قطعه می کردند حاضر نبود حق را به امیرالمؤمنین بدهد.

اما در اسلام مسئله این طور نیست. حکومت اسلام بر اساس خلوص نیت است. مرحوم آقا در آن جریاناتی که در سنه خورشیدی با رهبر انقلاب داشتند و مسائل را همراه و همگام با ایشان پیگیری می کردند، افرادی را که برای گزینش و همکاری دعوت می کردند اولین شرطی را که ایشان با آنها می گذاشتند این بود الان شاهدان عینی هنوز حیات دارند مطالبی را که از آن موقع در نظر دارند بیان می کنند اولین شرط این بود که آقا جان، اگر شما آمدی با ما در این راه همکاری کردی و بعد مورد

تعدی قرار گرفتی تو را گرفتند به زندان انداختند  
شکنجه کردند اموالت را بردند مصائب زیادی را بر  
تو وارد کردند و بعد از زندان درآمدی و یا اینکه در  
آن جا بودی و بعد حکومت اسلامی تشکیل شد بعد  
از تشکیل حکومت اسلامی به تو گفتند آقا برو در  
خانه بنشین کاری به کسی نداشته باش، چه حالی  
پیدا می کنی؟ خوب توجه کنید چه را می خواهم  
عرض کنم خدمتتان بعد از این همه زندان رفتن و  
شکنجه رفتن و به دنبال تعقیب قرار گرفتن و مورد  
آزار واقع شدن و اینها و اتلاف عمر بیست سال سی  
سال ده سال، مشخص که نمی کند و اتلاف وقت،  
حکومت اسلامی تشکیل شد مثل این که الان تشکیل  
شد دیگر، در سنه ۵۷ خورشیدی انقلاب به پیروزی  
رسید و حکومت تشکیل شد، ایشان گفتند اگر به تو  
گفتند برو در منزل بنشین، آقا ما با شما کاری نداریم،  
بفرما در منزل، خیلی ممنون تا به حال آمدید و  
زحمت کشیدید ولی حالا کاری با شما نداریم، در  
نفس خود چه احساسی داری؟ اگر ... و ایشان هم  
شوخی نمی کردند با کسی شوخی نداشتند، می گفتند

ما در این حکومت و در اجرای این حکومت به دنبال این افراد داریم می‌گردیم. مرحوم آقای مطهری بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد مرحوم قاضی طباطبایی در تبریز که گروه فرقان ایشان را به شهادت رساندند در آن موقع بر آن اساس با مرحوم آقا بیعت کرد مرحوم آیت الله آقا سیدعبداله‌ادی میلانی که مرحوم آقا می‌فرمود بعد از مرحوم آقا سیدعبداله‌ادی شیرازی در نجف، به تنها کسی که من [به افراد می] گفتم می‌توانی [د از او] تقلید کنید. مرحوم آقا سیدعبداله‌ادی میلانی بود افراد را به کسی دیگر اجازه ندادم ایشان بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد، مرحوم شهید سپهد قرنی که در اوایل انقلاب توسط همین گروه فرقان به شهادت رسید او هم بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد، در آن مجلسی که مرحوم آقا و آقا سیدعبداله‌ادی میلانی و مرحوم شهید سرلشگر قرنی بودند، بر این اساس که اگر آمدند و کاری انجام دادند و بعد گفتند آقا بفرمایید بروید در خانه بنشیند، هیچ‌مسئله‌ای نیست، بسیار خوب! تا این جا آمدیم و کار انجام دادیم و زحمت کشیدیم و الان دیگر به ما نیازی نیست

می‌رویم در منزل می‌نشینیم یا می‌رویم در هر جایی که به ما گفتند و برای ما تقریر کردند. این می‌شود آن وقت حکومت اسلام.

خب این نیت و این خلوص باید تفاوت بگذارد بین حکومت اسلام و بین سایر حکومت‌های دیگر و از این جا ما متوجه می‌شویم که در مسیر اسلام و در راهی که بزرگان و اولیاء اسلام به افراد توصیه می‌کردند و توصیه می‌کنند آن چه که فقط و فقط وجود دارد آن مسئله خلوص نیت است. یعنی هدف و اساس حرکتانسان باید توحیدی باشد مگر برای خدا کار نمی‌کنیم؟ خدا می‌گوید تا این جا بیا و بقیه اش را نمی‌خواهد انجام بدهی. انسان شوخی که ندارد خودش را هم نمی‌تواند گول بزند. من با یک فرد صحبت می‌کردم یک شخصی بود شخص عادی البته زندان رفته بود در زمان شاه و مورد اذیت هم قرار گرفته بود، من با ایشان صحبت می‌کردم گفتم چرا شما به کار خودتان نمی‌پردازید در همین بازار و اینها و کار را دست کاردان نمی‌سپارید؟ می‌گفت مثلاً کی؟ من اسم شخصی را آوردم، گفت این که

زندان نرفته است این که زندان نرفته است! گفتم چون زندان نرفته است نباید از او استفاده شود؟ گفت نخیر! زندان را ما رفتیم او بیاید استفاده کند! ببینید! تمام شد قضیه، تمام شد. مسئله دیگر تمام شد. زندان را ما رفتیم او بیاید استفاده کند؟ این جا جای استفاده است؟

در حرکت توحیدی انسان فقط باید خدا قرار بگیرد امروز اگر آمدند به من گفتند جناب آقای طهرانی شما تا الان برای این جمعیت صحبت کردید خیلی از شما ممنون، تشکر، یکی از ملائکه بیاید و بگوید خیلی از شما متشکریم آمدید این جا و صحبت کردید و مطالبی نقل کردید، از بزرگان مسائلی را گفتید افرادی که خب علی کل حال اینها اهل درد هستند اهل درک هستند اهل ادراک و شعور هستند حمیتی دارند غیرتی دارند راهی را طلب می کنند این را گرفتند و به نتیجه هم رسیدند بسیار خب حالا از این به بعد دیگر با شما کاری نداریم بفرمایید بفرمایید بروید در حوزه درستان را بدهید، یا این که بفرمایید در منزلتان، مگر شما نمی گوید اینها زحمت دارد؟ دیگر زحمت نکشید،

دیگر بفرمایید. من نسبت به این قضیه چه احساسی پیدا می‌کنم و در دل خود با این پدیده چطور برخورد می‌کنم؟ می‌گویم نه! این همه ما، دو ماه یک مرتبه بلند شدیم آمدیم این جا، زحمت کشیدیم صحبت کردیم آن کار را کردیم آن کار را کردیم! تا یک همچنین فکری برای من پیدا شود تمام! یک خط قرمز روی تمام این مسائل می‌کشند. شما برای کی کار کردید؟ شما برای کی داری حرف می‌زنی؟ شما برای کی داریتقلا می‌کنی؟ اینها که زحمتی نیست ما که شوخی می‌کنیم با رفقا، ما که صحبت می‌کنیم فرض کنید یک ساعت یک ساعت و نیم آن صحبت را این جا می‌کنیم، صحبت کردن که خب برای ما چندان....، وقتی قرار باشد مطالب بی محتوا باشد دیگر صحبت کردن که چندان مؤنه‌ای ندارد

حساب خیلی دقیق است خیلی مهم است سرمان نباید بیاندازیم پایین رد شویم نباید مطالب را سربسته بگذاریم، این جا اگر آمدیم و توانستیم دو روزی از خود چهره ای بسازیم، آن طرف دیگر نمی‌شود چهره ساخت، آن طرف چهره را نشان می‌دهند.

مرحوم آقا و اولیاء خدا در ارتباط با افراد این گونه بودند یعنی آن چه که فقط مدّ نظر بود خلوص نیت و صفای باطن بود و بس، بقیه هم تحت الشعاع قرار می گرفت. لذا نحوه عملکرد آنها با دیگران تفاوت می کند نحوه عملکرد آنها با افراد دیگر تفاوت می کند.

خدای متعال زندگی افراد را دارای فراز و نشیبهایی قرار داده، هر شخصی برای خودش یک فراز و نشیبی در زندگی دارد اگر از یک جا خداوند گشایش و فراخی به شخصی بدهد از جای دیگر جبران می کند خدا هم خوب بلد است اگر از یک جا انبساط و فرح برای انسان حاصل بشود از جای دیگر و به یک وسیله دیگر، مسئله به یک کیفیت دیگری درخواهد آمد دیر و زود دارد ولی بالاخره تفاوت دارد. یک وقت یکی از این رفقا ازدواج کرده بود، در آن موقع با شخصی وصلت کرده بود و بالاخره لابد طرفین آن نکات مورد توجه را در یکدیگر یافته بودند و خیلی خوشحال بودند و مشعوف بودند و یادم است در آن زمان ما طهران آمده بودیم از مشهد و خیلی سرکیف و سرمست آمده بودند خدمت

مرحوم آقا تا این که مرحوم آقا عقدشان را بخواند.  
مرحوم آقا بودند و بنده، ایشان طرف ایجاب بودند و  
بنده هم طرف قبول. خلاصه خیلی معلوم بود که هر  
دو در حال و هوای بسیار رضایت مندی به سر  
می‌برند! ما هم در دلمان می‌خندیدیم، وقتی که  
خواستند از منزل بیایند بیرون، عقد را خواندیم و قرار  
بود بیایند از آن جا بروند، آن مخدره قرار بود از  
جایی برود برای جایی و ایشان هم که بلیط داشت،  
قرار بود برود فرودگاه و آن جا ...، دم در خیلی با  
بهجت و خوشرویی ما را بغل کرد و بوسید و فلان و  
...، آقا! پدر شما وقتی که بریزد دیگر رودخانه  
رودخانه می‌ریزد و پیاده ...! گفتم حالا صبر کن  
خدمت می‌رسیم! حالا آن طرف سکه را ندیدی!  
البته به او نگفتم فقط دردلم می‌خندیدم، می‌گفتم  
انشاءالله، انشاءالله موفق باشید همیشه شادکام و  
مسرور باشید و آن هم خیلی سر حال.

از این قضیه یکی دوسالی گذشت، آقا دو سال  
نشد حدود یک سال، یک روز ما در بیرونی منزل آقا  
را باز کردیم دیدیم صدای داد و بیداد دارد می‌آید،

هنوز مرحوم اقا از اندرونی نیامده بودند در بیرونی چه خبر است؟ البته تا حدودی متوجه شده بودیم که بینشان یک مسائلی هست و شکر آب شده، ما رفتیم پشت در و دیدیم بله! آقا به خانم می گفت صبر کن آقا بیاید یک حسابی از تو برسم فلان کردی و ...! آن هم می گوید صبر کن خودم حسابت را می رسم فلان. هنوز آقا نیامده بودند، هیچی! ما دیدیم با این وضع که نمی شود، مرحوم آقا بیایند و داد و بیداد را بشنوند که درست نیست و چی هست و ...، بعد دیگر در را به هم زدیم و اینها متوجه شدند کسی آمده، تا این که مرحوم آقا آمدند از آقا وقت گرفته بودند که بیایند خدمت ایشان آمدند آن جا، از مطالبی که رد و بدل شد البته بنده کنارنشسته بودم در همان اتاق مجاور و داشتم به مطالعه خودم می پرداختم ولی صدا می آمد دیدم به به به! نه تنها از آن رودخانه هایی که می فرمودند در ابتدای قضیه، خبری نیست بلکه قضیه از این حرفها گذشته و رودخانه به جوب و جوب هم خشک شده و از این جوب هم دارد حرارت بالا می رود و بیابان لم یزرع! فقط ماندند که آقا اجازه بدهد اینها از هم جدا شوند، یعنی دیگر

تمام است قضیه، این به آن می‌گفت و بعد هم  
بالاخره جدا شدند البته نه در زمان مرحوم آقا، بعد از  
مرحوم آقا جدا شدند. هم آن موقع اشتباه بود هم  
بعدهش اشتباه بود حالا خدمت شما عرض می‌کنم  
آن وقت نفس در یک شرایطی قرار گرفته بود که  
اوضاع را بر وفق مراد می‌دید جریانات را مطابق با  
خواست می‌دید مسائل را همراه با مشتبهات می‌دید  
لذا پدیده‌ها برای او زیبا بود دنیا برای او زیبا بود  
ارتباطات برای او زیبا بود دنیا را قشنگ می‌دید  
خیابانها را قشنگ می‌دید درختها را قشنگ می‌دید  
آسمان را قشنگ می‌دید افراد را قشنگ می‌دید چون  
خود را قشنگ می‌دید چون نفس خود را زیبا می‌دید  
اوضاع را بر وفق مراد می‌دید التفات می‌کنید آن جا  
دیگر آقا خیلی خوب است، آقا به قول خودش  
رودخانه رودخانه جاری می‌کند صحبتها همه لطیف  
است اشارات همه ظریف است کلمات همه معنادار  
است عنایات دیگر مثل باران فائز است. نکته خیلی  
مهم است خیلی نکته مهم است و دوستان به این  
مسئله خیلی توجه کنند. ولی همیشه که این طور

نمی ماند بالاخره اوضاع در دست ما نیست زندگی  
در دست ما نیست پدیده ها و حوادث در دست ما  
نیست مدتی می گذرد پسرش تصادف می کند و  
پایش می شکند مدتی می گذرد فلان کس از خانواده  
او فوت می کند و از دنیا می گذرد مدتی می گذرد  
فلان قضیه اقتصادی به ایشان برخورد می کند و کلی  
از اموال می رود، اینها چیست؟ اینها یکی یکی می آید  
و آن مشتهیات نفسانی را کم کم تبدیل به مسائل  
آزاردهنده می کند. همان طوری که از این طرف  
قضایا پیدا می شود از آن طرف هم پیدا می شود. برای  
مخدره مکرمه مجلله هم طبعاً ممکن است مسائلی  
پیدا شود، مدتی که می گذرد دیگر آن نشاط و شادابی  
رو به تقلیل می گذارد، با توجه به این قضیه، نحوه  
برخورد هم دچار نوسان می شود اینها همه دست به  
دست هم می گذارند و بعد کم کم ناراحتی ها شروع  
می شود توقع ها کم کم شروع می شود و توقع ها  
تبدیل به یک پروسه می شود و به یک جریان عادی  
درمی آید از توقع تبدیل به برخورد نامناسب و کم کم  
به جایی می رسد که خب دیگر ....

و این در همه موارد، برای همه افراد این قضیه به

چشم می خورد و این اختصاص به افراد عادی ندارد  
افراد عالم هم دارای این مسئله هستند اوضاع بر وفق  
مراد و مرام باشد سر حال و سرکیف و .... بحمدالله  
دین رسول خدا خیلی رونق دارد بحمدالله اسلام  
خیلی گسترش دارد بحمدالله مردم در مسیر هستند،  
حالا چرا؟ چون مسجد پر شده، چون افراد زیاد  
آمدند این جا، بحمدالله راه خدا هم باز است  
بحمدالله افراد نسبت به راه خدا تمایل دارند، و  
بحمدالله بحمدالله بحمدالله .... اما وقتی که به  
واسطه یک قضیه، یک مسئله پیدا شود نسبت به  
بعضی از موارد تشکیکاتی به وجود بیاید بر آن  
اساس توقعاتی به وجود بیاید، مطالبی گفته شود  
که با سلیقه بعضی ها موافق نیاید و با ذوق بعضی ها  
همگون نشود التفات کردید می بینید یک قدری از  
انسان فاصله می گیرند و بعد کم کم این فاصله از  
نقطه نظر نفسانی تبدیل به یک فاصله فیزیکی و  
دوری و ابتعاد می شود مجلسی که فرض کنید که  
هزار نفر در آن بود تبدیل به هشتصد می شود  
هشتصد تبدیل به ششصد می شود تا می رسد به صد

نفر و پنجاه نفر و ده نفر، می‌گوییم ای داد بیداد! راه خدا رونقش را از دست داده! مردم دیگر مسلمان نیستند مردم دیگر اسلام را کنار گذاشتند، دیگر کسی توجه ندارد، دیگر غریب است، خدا غریب شده! نه! خدا غریب نیست چه شده؟ تو غریب شدی، خدا سر جایش است در مقام عزّ خود هم مستغرق است و نیاز به کسی ندارد، هو الغنی الحمید، او در مقام عزت و در مقام کبریائیت خود متفرد است، ما نیازمند به او هستیم، خدا غنی است. اسلام هم غریب نیست. اسلام سر جایش هست. والیاسلام هم سر جایش است، والی و ولی اسلام حضرت بقیة اللّٰه ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است نه من و نه غیر من، آن هم به سر جایش است و هر کسی را که مورد عنایت او است دستگیری می‌کند و هر کسی که به او توجه دارد حضرت او را در کنف حمایت خود قرار می‌دهد.

حالا پشت سر تو نمی‌آیند به اسلام چه مربوط است؟ حالا دور تو را نمی‌گیرند به اسلام چه ارتباطی دارد؟ تو غریب شدی، اسلام که غریب نیست. تو هم می‌خواهی غریب باشی غریب باش به

جایی بر نمی خورد. نه خدا در غربت است نه اسلام  
در غربت است نه امام زمان در غربت است، هیچ  
کس در غربت نیست. در غربت ما هستیم که خود را  
از حقیقت دور انداختیم و بین خود و بین حقیقت فا  
صله قرار دادیم. به جای این که خود را به حقیقت  
برسانیم خواستیم حقیقت را به دنبال خود بکشانیم،  
حقیقت هم که به دنبال ما نمی آید، واقعیت هم که به  
دنبال ما نمی آید. واقعیت و حقیقتا فرادی دارد، چه  
بخواییم و بچه نخواهیم آن حقیقت و واقعیت و  
نفس الامر و راه خدا افراد خودش را پیدا می کند و  
دست ما نیست.

این جا که می رسد نه! ای وای به داد اسلام  
برسیدای وای چه ای وای چه افراد زرننگ و رند در  
این مسائلی که برای آنها پیش می آید آن مطلب اصلی  
را فراموش نمی کنند آیا شده قضیه ای پیش بیاید برای  
شخصی، شخصی که به بازار می رود در بازار دکان  
دارد حجره دارد مکتبه ای دارد آیا شده بازار را تعطیل  
کند؟ نرود؟ چون فلان قضیه برای من اتفاق افتاده  
فلان قضیه ناگواری برای من در منزل اتفاق افتاده،

بنده دیگر در مغازه نمی‌روم! نه! این طور نیست حالا  
یک روز دو روز تعطیل می‌کند یک پارچه هم آن جا  
می‌نویسد بعد از روز سوم و چندم دوباره شروع  
می‌کند، هیچ وقت شده یک شخصی که دارد تحصیل  
علم می‌کند اگر یک قضیه‌ای برای او اتفاق بیافتد،  
پدرش از دنیا برود مادرش از دنیا برود برادرش از  
دنیا برود این دیگر دانشگاهش را تعطیل کند و بگوید  
من دیگر درس نمی‌خوانم؟ خب پدر از دنیا رفت  
رفت به این چه مربوط است؟ هان؟ اگر کسی پرسد  
آقا شما پدرت از دنیا رفته چرا می‌روی تحصیل  
می‌کنی؟ می‌گوید به من چه مربوط است؟ پدرم از  
دنیا رفته من باید به کار خودم ادامه بدهم.

برای افرادی که می‌خواهند به دنبال حقیقت و  
مطلب بروند فراز و نشیب‌های زندگی مثل همین  
مسائل است که برای یک شخص کاسب اتفاق  
می‌افتد برای یک شخص محصل اتفاق می‌افتد و این  
هیچ گونه نقصانی در وضع آنها و در راه آنها ایجاد  
نمی‌کند، آنها به جای خود و بعد اینها می‌روند. چرا؟  
چون سعادت را و واقعیت را در رسیدن به آن هدف  
می‌بینند نه این که سعادت را در حوادث گذران و

روزمره زندگی، اگر مسئله در این قضیه خلاصه می‌شد خوب این نوسانات می‌بایست برای آنها مسئله ایجاد کند. یا فرض کنید پزشکی که فردا یک عملی دارد شب یک قضیه اتفاق می‌افتد فردا عمل خود را لغو می‌کند؟ فردا در مطب خودش را می‌بندد؟ نه! می‌گویید آن حادثه به جای خود، کار خود هم به جای خود.

سالک راه خدا آن چه را که باید هدف قرار بدهد رسیدن به کمال است و باید این را هم بداند که آن رسیدن به کمال به راحتی به دست نمی‌آید آن رسیدن به کمال مرض دارد صحت دارد ضیق دارد گشایش دارد مصیبت دارد اوقات عادی دارد گرما دارد سرما دارد فراز و نشیب دارد اینها را دارد و همراه با اینها حاصل می‌شود به قول مرحوم آقا هیچ وقت سالکی را در تخت روان قرار ندادند و ملائکه بادش بزنند تا برسد، نه! مانند سایر افراد حالا ما یک مرتبه بعد از این چه مرتبه‌ای نقل نمی‌کنیم که ممکن است بعد از این چه مرتبه‌ای باشد همین مرتبه را فعلا [می‌گوییم] در این مرتبه سالک راه خدا زندگی او مانند سایر افراد است. مگر

افراد دیگر مریض نمی‌شوند؟ شما الان بروید  
مطباین دکترها را ببینید دیگر، اینها همه مریض  
هستند دیگر، یکی سرش درد می‌کند یکی معده او  
درد می‌کند یکی قلبش درد می‌کند یکی شش او درد  
می‌کند یکی را عمل می‌کنند آن یکی را می‌برند آن  
یکی را می‌دوزند آن یکی را دوا می‌دهند آنها همه  
سالک هستند؟ قضیه سالک هم همین طور است،  
تفاوتی با افراد دیگر ندارد. منتها سالک به این مسئله  
توجه ندارد اما افراد دیگر توجه آنها نسبت به این  
قضیه است.

بر این اساس انسان نباید مسائلی که برای او پیدا  
می‌شود او را از اتقان و حرکت و سرعت و گرمی و  
حرارت نسبت به هدف، باز بدارد. گرچه این مطالبی  
که برای انسان پیدا می‌شود دشوار است ولی اگر  
انسان متوجه باشد که هدفش باشد و چه غایتی را  
دارد تعقیب می‌کند برای او مطلب آن چنان مشکل  
نمی‌آید.

به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند،

## صبروا ایما قلیله اعقبتم راحة طویلہ<sup>۱</sup> ایام

کمی را اینها صبر می کنند ولی بعد به دنبالش یک، راحتی ممتد و به اضافه بی نهایت [وجود دارد.] و آیا این ارزش را ندارد که انسان نسبت به مسئله صبر و تحمل کند و مطلب را از دست ندهد؟ مطلب را از دست ندهد.

مرحوم آقا می فرمودند در آن ایامی که ما در نجف بودیم با مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی که از مراجع تقلید بود و مرد بسیار بزرگی بود و شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی بود که شرح حال ایشان را به نحو مختصر در ابتدا و در مقدمه کتاب توحید علمی و عینی مرحوم آقا نقل کردند. ایشان گفتند ما با ایشان خیلی رفت و آمد داشتیم و حشر و نشر داشتیم مطالبی را که ایشان به ما می گفتند حتی از فرزندان خودشانهم پنهان می کردند می گفتند وقتی که با ما صحبت می کردند اگر یکی از فرزندانشان می خواست بیاید بالا یکدفعه مطلب را عوض می کردند و یک مطلب فقهی، یک مسئله

---

<sup>۱</sup> ۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۶۱ (با مقداری اختلاف).

فقهی مطرح می‌کردند، به این حدّ و این خیلی عجیب است که چطور یک شخص، یک پدر، مطالب راحتی از بعضی از فرزندان خودش مخفی می‌کند. ایشان می‌فرمودند من یک وقتی رفتم به عیادت ایشان، ایشان مریض بودند در همان زمان هم یک حادثه ای برای یکی از فرزندان ایشان اتفاق افتاد، حادثه بسیار ناراحت کننده و مولمه‌ای که موجب بستری شدن یکی از فرزندان ایشان شد و در همان زمان هم از نقطه نظر اقتصادی فقر بسیار به نحو شدیدی به ایشان و خانواده ایشان رو آورده بود و اینها همه یک طرف، توقعات علیا مخدره مکرمه هم از یک طرف و خلاصه توقعات و مسائل و دیگر...! که این چه وضعی است و شما هم مثل بقیه هستید و چرا ما باید این طور باشیم و خلاصه از این قبیل مسائل. می‌فرمودند گاهی مطالبی ایشان به ما می‌گفت. علی کل حال حالا یا شوخی و مزاح، اینها با خودشان.

ایشان می‌فرمودند من کنار همان بستر ایشان نشسته بودم، دیدم ایشان دارند صحیفه سجادیه مطالعه می‌کنند و با یک صدای بسیار جاذبی فقرات

صحیفه سجادیه را ایشان داشتند می خواندند، وقتی که من وارد شدم یک مقداری ایشان ادامه دادند و بعد آن صحیفه را گذاشتند کنار. من مطلع بودم از قضایا و مسائلی که دارد بر ایشان می گذرد، گفتند آقا سید محمد حسین یک مطلبی به شما می خواهم بگویم، کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت دارد، من را الان داری با این وضع می بینی، با این اوضاع داری می بینی، من الان خوش هستم و وقتی این حرف را می زدند واقعا می زدند یعنی این مطلب را از روی واقع و از روی قلب می گفتند. گفتند من واقعا خوش هستم و وقتی این صحیفه سجادیه را می خواندند انگار به طور کلی از دنیا و از متعلقات دنیا منعزل و برکنار بودند انگار در یک عالم دیگری بودند.

خب چرا این طور قضیه پیدا می شود؟ به خاطر این که هدف و غایت چیز دیگر است نفس متحول شده است و دیگر از این وادی بیرون آمده است و مسائل را دیگر روزمره می بیند. قضیه ای است اتفاق می افتد و بعد می آید و می رود. دیگر چرا فکر در این

جا بیاید؟ چرا دل در این جا قرار بگیرد؟ چرا انسان خودش را در این جا دیگر معطل کند؟ اینها به خاطر این که هدف را چیز دیگر قرار دادند و نظیر این مسئله در نقطه مقابل هست. این از نقطه نظر فراز و نشیب ها است، برخلاف این مسئله هم از این طرف وجود دارد.

بسیاری از موارد دیده می شود که دوستان می گویند ما حالات خوبی داشتیم و الان دیگر نداریم، خوابهایی می دیدیم و الان دیگر نمی بینیم، مدرکاتی داشتیم و الان نداریم. این هم از این نقطه نظر محل اشکال است چرا؟ چون سالک که راه و حرکت خودش را به خاطر مدرکات نباید قرار بدهد عمل را انجام بدهد برای این که خواب ببیند برای این که این مدرکات را پیدا کند برای این که حال او خوب باشد برای این که در یک همچین مکاشفاتی قرار دارد برای این که در یک همچین ذهنیاتی قرار دارد! تمام اینها التذاذات نفسانی است که در قالب مسائل روحانی می آید.

التذاذات بر دو جور است یا التذاذات شیطانی است مانند رسیدن به ریاست و منصب و مال و جاه

و تغلب بر افراد و حکومت بر افراد و در سر همدیگر  
زدن و برای رسیدن به یک موقعیت از هزار افتراء و  
عمل حرام فروگذار نکردن و امثال ذلک، اینها همه  
التذاذات نفسانی و شیطانی و ظلمانی است. یک  
التذاذات دیگر هم داریم آنها التذاذات نفسانی است  
در حجب نورانی، اینها مال حجب ظلمانی است. آن  
التذاذات هم التذاذات نفس است منتهی آن التذاذات  
در قالب خوابها در قالب مکاشفات در قالب بروزات  
و ظهورات و در قالب ادراکات، نه ادراکات باطل  
ادراکات حقیقی، حتی ادراکات عالم وجود، ادراکات  
معانی، دخل و تصرفات، اعمال امور غیر عادی و  
خارق العاده، تصرف در امور دیگران، اینها هم  
التذاذات است. منتهی این التذاذات نورانی است و این  
التذاذات هم مانع از رسیدن به حق است نه تنها آن  
التذاذات ظلمانی که در جای خود، که شرط اولیه  
حرکت سالک به سوی کمال گذشت از التذاذات  
شیطانی است و کنار گذاردن آنها که در کتب ذکر  
شده است، بلکه بعد از گذشت از این مرتبه، عبور از  
التذاذات نورانی، حجاب بسیار عمیق و بسیار

مستحکمی است که کمند افرادی که بتوانند از این حجب نورانی بگذرند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در [مناجات] شعبانیه

می فرماید **حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور**

**فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقی**

**بعز قدسك، تخرق،** پاره کند **حتى تخرق ابصار**

**القلوب،** چشمهای قلب این حجابهای نور را کنار

بزند، حجابهای نور یعنی همین‌ها.

نفس انسان نسبت به مسائلی که برای او پیدا

می‌شود دلخوش می‌شود نفس انسان نسبت به

مدرکاتی که خداوند نصیب او می‌کند اظهار رضایت

می‌کند امروز بحمدالله مکاشفاتمان مکاشفات خوبی

بود، امروز فلان مسئله را دیدیم دیشب فلان قضیه

را به ما گفتند دیشب فلان قضیه الهام شد. تمام اینها

مانع راه سالک است سالک که نباید برای مکاشفه کار

کند سالک که نباید برای ادراکات کار کند راه سالک

که راه مکاشفه کند می‌خواهد به انسان الهام بشود یا

نشود می‌خواهد مکاشفه‌ای بیاید یا نیاید، می‌خواهد

ادراک یک معنا بیاید می‌خواهد نیاید. و این می‌آید

مانع می‌شود و می‌آید فخر می‌فروشد و اظهار بزرگی

و علو می کند نسبت به افراد دیگر. امروز این را به ما گفتند به شما چیزی نگفتند؟ مطلبی به شما نرسیده است؟ یا مدتی انسان خوابی نمی بیند دلواپس می شود که حالش بد شده است و امثال ذلک. تمام اینها حجب نورانی است که مانع راه انسان است و امروزه در شرح حال این چنین افراد، ما کتب در کوچه و بازار زیاد می بینیم. راجع به فلان شخص که از دنیا رفته است کتاب نوشته شده است که بنده هم مطالعه کردم، به این مقدار، از اول تا آخر، ایشان این کار را کرد آن کار را کرد آن کار را کرد این مرده را زنده کرد این مریض را شفا داد از فلان قضیه خبر داد از فلان چیز خبر داد، این را اسمش را گذاشتند عارف! عارف بزرگ و کذا و کذا و فلان کس این طور و این طور.

یکی از همین افرادی که اخیراً هم نسبت به او کتاب نوشته شده و دارای حالاتی دارد و خود من هم از ایشان قضایایی دارم، من جمله از قضایایی که بنده از ایشان دارم این بود که یک شخصی که مبتلا به سرطان شده بود سرطان لنفاوی و سرطان خون و

رفته بود در آمریکا و آنها هم جوابش کرده بودند و برگشته بود، مادر این بواسطه بعضی از افراد می رود در یکی از شهرستانها که او بود و به او مراجعه می کند و می گوید چون سید اولاد پیغمبر هستی حالا من [حاجت] تو را استدعا می کنم که برآورده بشود و دعا می کند و این شخص شفا پیدا می کند و الان هم این شخص زنده است و سالها از این قضیه می گذرد بیست سال از این قضیه می گذرد. راجع به این شخص کتاب نوشته شده است و مسائش هم روشن است و همه می دانند، شاید اگر اسمش را ببرم خیلی از افراد راجع به این اسم آشنایی داشته باشند.

این شخص می رود در کربلا خدمت مرحوم آقای حداد می رسد ببینید فرق بین عارف و [دیگران در چیست؟] این را می گویند حجب نور خدمت ایشان می رسد. مرحوم آقای حداد رو می کنند به ایشان و می گویند چه به دست آوردی؟ می گوید به واسطه توسلاتی که به ائمه علیهم السلام داشتم آثار اسم اعظم را به من دادند و من تصرف می کنم و واقعا هم تصرف می کرد البته بنده ایشان را ندیده بودم مرحوم آقا ایشان را دیده بودند و جلساتی هم با

ایشان داشتند و در منزل آقای حداد هم رفت و آمد می کرد ولی بعد از آقای حداد جدا شد و حتی شنیدم که پشت سر ایشان هم مطالبی را می گوید، علی کل حال گفت به من اسم اعظم را دادند ایشان فرمودند با آن اسم اعظم چه می کنی؟ ایشان در جواب می گوید هر اراده ای که بکنم در خارج تحقق پیدا می کند. خب این چیز کمی نیست، ایشان رو می کند و می گوید می خواهی این اسم اعظم را از تو بگیرم؟ تا این حرف را می زند این شخص شروع می کند بدنش به لرزیدن! این جناب عارف بالله! خب چرا می لرزی؟ شروع می کند بدنش به لرزیدن و می گوید نه آقا! نمیتوانم نمی توانم! ایشان دیگر هیچ نمی گویند. وقتی که می رود رو می کند به [افراد] می گوید که از دست داد.

حالا جناب شخص محترم و آقای محترم! تو این قدر نمی دانی این شخصی که می تواند این حال را از تو بگیرد خب بهترش را دارد به تو می دهد؟ التفات می کنید؟ این آدم رند نیست، آدم رند و زرنگ به چه کسی می گویند؟ به کسی می گویند که سریع مطلب

را بگیرد و در آن جا بیافتد. حالا که تو می بینی این شخص این قدرت را دارد خب چرا تو به بهتر و بالاتر و راقی تر و عالی تر رضایت نمی دهی؟ این می شود چه؟ این می شود گیر نفسانی! حجب نور این جا است. این ابصار قلوبش، خرق حجب نور را نکرده است، در این مرتبه مانده است. مجالس روضه دارد مجالس تعزیه دارد برای امام حسین روضه می خواند خوب هم می خواند گریه هم می گیرد از افراد، همه هم می آیند می روند تعریف می کنند چه می کنند ولی چه؟ خودش گرفتار است. امام حسین را می خواند ولی امام حسین نه در حد آقای حداد را، امام حسین در حد خودش را. امام حسین حدّ دارد سیدالشهدا مراتب دارد سیدالشهدا به اندازه کیفیت ادراک و ظرفیت تک تک افراد ما، مراتب دارد. سیدالشهدای این یکجور است و سیدالشهدای آن یک جور است هر شخصی برای خود یک سیدالشهدا دارد. سیدالشهدای عارف کیست؟ آن سیدالشهدای واقعی است، بقیه همه خیالی است منتهی خیالات متفاوت است.

چرا پیغمبر فرمودند کسی که بیاید و فرزند مرا

البته این قضیه هم مربوط به سیدالشهدا است و هم مربوط به امام رضا علیه السلام است با معرفت، اول می فرماید که ثواب یک حج و یک عمره دارد آن عایشه تعجب می کند حضرت می فرماید ثواب دو حج و دو عمره دارد ثواب سه حج و سه عمره ثواب ده [حج و ده عمره] بعد می فرماید ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله دارد. همه اینها درست است. یک حج و یک عمره برای این، دو حج برای آن، ده حج برای آن، هزار هم برای کی؟ و برای یک شخص اصلاً ثواب ندارد یعنی در حدّ ثواب نمی گنجد! آن کیست؟ آنعارف است. عارف بیاید به زیارت امام رضا علیه السلام اصلاً برای او ثواب نمی نویسند او از ثواب گذشته است، آن دیگر در مرتبه ثواب نیست آن دیگر در مقام داد و ستد نیست آن می گوید اصلاً برای من ثواب ننویس من امام رضا را می خواهم ثواب نمی خواهم ملائکه ثواب هم مال خودتان، بریزید در کیسه خودتان. من آمدم زیارت امام رضا و امام رضا را می خواهم، شما می خواهید به من ثواب بدهید ده حج و عمره؟ آن مال خودتان این حجاب

می‌شود چه؟ حجاب نور.

پس بنابراین آن راه متقن و راه صحیح اولیای خدا چه راهی است؟ آن راهی است که نه فراز و نشیب در زندگی، تأثیری در حرکت بگذارد و نهالتذاذات نفسانی روحانی، در این مسئله بخواهد منعی ایجاد کند، مکاشفه شد شد نشد نشد، مطلبی رسید رسید نرسید نرسید، خوابی دیده شد که دیده شد، صد سال دیده نشد نشد. بله! اگر خدا در روز قیامت بگوید چون خواب ندیدی ما از رتبه تو کم می‌گذاریم، خب چرا باید به فکر باشد. اگر بگوید چون مکاشفه نکردی از مقام تو کم می‌گذاریم خب باید نگران باشیم. ولی قطع بدانید که خدای متعال اگر از هر چی از ما سوال کند از این یکی سوال نمی‌کند. چرا خواب ندیدی؟ چرا مکاشفه نکردی؟ چرا برای تو مطالب پیدا نشد؟ از این مطالب هیچ خبری در این جا نیست. این نکته‌ای بود که به نظر رسید خدمت دوستان این مطلب را عرض کنم.

مطالبی توسط نامه که برای بنده می‌رسد راجع به این قضیه می‌خواستم یک دو سه نکته را خدمت رفقا جسارتاً عرض کنم که انشاءالله مورد عفو و پذیرش

دوستان قرار می‌گیرد.

بر اساس مطالبی که امروز عرض شد دیگر موقعیت و کیفیت حرکت انسان روشن می‌شود بسیاری از دوستان از عدم یا از تقلیل مدرکات اظهار گله و شکایت دارند که خب طبعا با توجه به مطالبی که امروز عرض شد دیگر این گلایه نمی‌تواند جای مناسب به خودش را داشته باشد. بسیاری از افراد از این که قبلا دارای حالاتی بودند حالات انبساط نفسانی بودند انبساط قلب بودند و بعد از گذشت زمانی آن حالت نیست اینها ناله و گلایه دارند خب این هم طبعا جایی ندارد و نمی‌تواند این مسئله در میزان و معیار سنجش راه دخیل باشد.

آن چه که برای انسان مهم است و ما از بزرگان این ملاک و معیار را شنیدیم او این است که انسان نسبت به هدف و مسیر خود چقدر اهتمام دارد؟ این مهم است. اگر در وجود خودمان احساس کردیم اهتمام کم شده باید به فکر بیفتیم. نسبت به راه خود سردی مشاهده می‌کنیم باید به فکر بیافتیم نسبت به مسیر خود آن گذشت لازم را احساس

نمی‌کنیم این جا باید به فکر بیافتیم اما این که حالا فرض کن خواب نمی‌بینیم مکاشفه نمی‌بینیم مدرکاتی نداریم حالتان بساط نداریم، نه! اینها هیچ دلیل برای این مسئله نیست.

و همین طور راجع به جریاناتی که در اطراف ما می‌گذرد، افرادی که در دور و بر ما هستند. خیلی از دوستان هستند که اینها اظهار می‌دارند چرا افرادی که در دور و بر ما هستند نسبت به این راه تمایل ندارند؟ خوب ندارند که ندارند. هر شخصی یک حالی دارد و یک مدرکاتی دارد همین مطالبی را که من خدمت شما امروز عرض کردم، اگر این مطالب را در جلوی چهارصد هزار نفر بگویم از این چهارصد هزار نفر شاید پنجاه نفر [هم] حرف من را قبول نکنند، التفات کردید! همین مسائلی را که بنده مطرح می‌کنم، در جلسات مختلف، در جلسات عنوان بصری، طبعا این مطالب به گوش خیلی‌ها می‌رسد چه در ایران و چه در خارج از ایران، همه هم می‌شنوند این مطالب را، افراد بسیار زیادی هستند که نقل می‌کنند وقتی این مطالب را می‌شنوند تغییر و تحولاتی در آنها پیدا می‌شود و به طور کلی زندگی آنها را از زیر و رو

تغییر می‌دهد، بعضی‌ها هستند همین مطالب را می‌شنوند و صرفاً به عنوان مطالب جدید به اینها نگاه می‌کنند، در این حد. بعضی‌ها هستند همین مطالب را می‌شنوند و با سردی برخورد می‌کنند. بعضی هستند این مطالب را می‌شنوند و پشت سر ما هم حرف می‌زنند. ببینید! مطالب یک مطلب است افراد در ارتباط با قضیه متفاوت هستند

مرحوم آقا کتابی نوشتند به نام وظیفه فرد مسلمان، شاید عده زیادی از شما آن را مطالعه کرده باشید. هر شخصی، منصفانه و بی غل و غش این کتاب را مطالعه کند متوجه صدق و خلوص قلم نویسنده این کتاب خواهد شد. این کتاب بر اثر سخنرانی بود که من در مشهد کردم و به دنبال این سخنرانی سوالات زیادی به وجود آمد، مرحوم آقا در پاسخ این سوالات، در عرض شش روز این مطالب را روزی یک ساعت گفتند و بعد این به صورت کتاب درآمد و مشخص است که این قلم، قلم ایشان هم نیست این کتاب به صورت کلامی و گفتاری مطرح شده و بعضی همان را به صورت کتاب درآوردند. خب این

کتاب مطرح شده است. افراد در ارتباط با این کتاب دارای حالات و نگرشهای متفاوتی بودند. وقتی این کتاب پخش شد بسیاری از افراد از این کتاب استقبال کردند و مطالب را به عنوان یک مطالب واقعی در نظر گرفتند و نسبت به این به دیده انصاف و قبول نگریستند و بعضی از افراد با شک و تردید به این مطالب نگاه کردند بعضی از افراد شروع کردند بر علیه مرحوم آقا حرف زدن، من جمله در بعضی از همین مجلاتی که در آن زمان ماهنامه انتشار پیدا می کرد در یک ماهنامه مرحوم آقا را به باد انتقاد و اظهار خودیت و منیت و مطرح کردن خود در قبال افراد دیگر و چهره های دیگر و شخصت های دیگر کردند و بنده الان آن مجله را دارم که [گفتند] ایشان در این کتاب فقط در صدد آن است که خود را مطرح کند و حتی بعضی از افرادی که خیلی مسئله مهمی است بعضی از افرادی که حتی مدعی سلوک بودند و خود را از شاگردان شاگردان مرحوم قاضی می دانستند در بالای منبر در مسجد قائم صریحا گفتند که بعضی ها [که] خود منظورشان ایشان بودند مدعی عرفان و ارشاد هستند اینها در کلماتشان دم از

خود می‌زنند و خود را مطرح می‌کنند در قبال افراد دیگر و در قبال شخصیت‌های دیگر! ببینید شیطان تا کجا جلو می‌آید؟ تا کجا این شیطان...؟ خب این کتاب را فلان شخص هم خوانده دیگر، خب چطور شد که این شخص که علمش از تو بیشتر و تقوایش از تو بیشتر، یک همچین نظریه‌ای نداده است؟ همین کتاب را من هم خواندم یک همچین مطلبی به نظر نرسیده، یک همچین مطلبی به نظر بنده نیامده، در حالتی که اگر قرار به اشکال باشد بنده خودم در این کتاب در بعضی از موارد اشکال گرفتم و خود مرحوم آقا اشکال را تصحیح کردند یعنی مسئله مسئله ابوت و بنوت و انتساب نیست. ولی شما می‌بینید افراد مختلف در ارتباط با یک مطلب واکنش‌های مختلفی دارند. این دیگر دست ما نیست مشکل مشکل دیگری است. یا انسان باید قلم و بیان‌ش را ببندد یا این که کاری به این حرف‌ها نداشته باشد

وقتی که به من اعتراض کردند که چرا پدر شما این را نوشته؟ بنده به بعضی از اینها گفتم شما مجبور

نبودید بخوانید مجبور نبودید بخوانید. خب جواب چیست؟ کی گفته شما این کتاب را بخوانید؟ ایشان این کتاب را نوشتند یا دروغ نوشتند خب بیاید [بگویید] آقا به این دلیل به این دلیل این حکایتی که در این جا شده این نقل قولی که در این جا شده این دروغ است دروغ است، این را که نمی توانید بگویید دروغ است یا این که اگر راست نوشتند پس چرا می گویند دم از خود زدند؟ وانگهی بخواهید یا نخواهید مطالبی را که با او موافق نیستید به زودی و عن قریب خواهید شنید ما با حقیقت و واقعیت نمی توانیم سر ستیز داشته باشیم و بجنگیم. واقعیت خود را نشان می دهد.

در همان زمان سابق وقتی که یک روز عکس مرحوم مدرس را روی اسکناس چاپ کرده بودند این عکس دست من بود رفتم اتاق مرحوم آقا و گفتم که آقا! عکس مدرس را چاپ کردند نگاه کنید، ایشان یک نگاهی کردند و خندیدند، گفتند فلانی! ممکن است حق برای دو یا سه روزی مخفی بماند ولی بالاخره حق خودش را نشان می دهد، مدرس مرد حق بود چند صباحی در اخفاء شخصیت او

کوشیدند ولی این حق خودش را نشان داد. التفات می‌کنید.

ما سرمان کلاه می‌رود چرا ما نیاییم با واقعیات خودمان را منطبق کنیم؟ چرا بیاییم واقعیات را وارونه جلوه دهیم؟ چرا؟ هم موجب از بین رفتن سعادت می‌شدیم و هم گرفتاری اغفال دیگران را بر خود پذیرفتیم، جواب این را چه می‌دهیم؟ وقتی یک مطلبی وجود خارجی ندارد چرا باید بگوییم وجود خارجی دارد؟ وقتی یک مطلبی وجود خارجی دارد چرا باید بگوییم وجود خارجی ندارد؟ پس بنابراین دیگر نباید نگران این بود که چرا فلان شخص از بستگان ما نسبت به این مطالب توجهی ندارد؟ خب ما چه می‌دانیم؟ شاید بعد متنبه شود شاید بعد مطلب را به نحو دیگری بپذیرد شاید هنوز موقع او نرسیده. مگر ما و شما، افرادی که در این جا حضور دارید، از سی سال پیش با این مطالب آشنا بودیم؟ دری بهتخته‌ای می‌خورد راهی باز می‌شود روزنه‌ای باز می‌شود یک مطلبی منکشف می‌شود وضع انسان را تغییر میدهد زندگیا انسان را عوض می‌کند برای همه

ما به این کیفیت مطلب روشن شده است مگر غیر از این بوده است؟

کدام یک از افرادی که در این جا نشستند از وقتی که از مادر متولد شدند سالک بودند؟ کدام؟ کدام یک از افرادی که در این جا نشستند از سی سال پیش از چهل سال پیش نسبت به این مطالب آشنایی و اطلاع داشتند؟ اوضاع به همین وضع است، یک مسئله‌ای پیش می‌آید یک آشنایی پیش می‌آید نسبت به قضیه مسئله روشن می‌شود. خداوند راههای متفاوت و طرق مختلفی برای دستگیری انسان قرار داده است. پس بنابراین یکی این که نسبت به عدم توجه افرادی که در دور و بر ما هستند ما نباید واکنش نشان بدهیم هر شخصی راه خودش را می‌رود.

بله ما نسبت به تبیین مسائل به نحو مطلوب، در خور ظرفیت و فهم افراد کوتاهی نباید کنیم این یک مطلب است حالا مطلب پذیرفته می‌شود [بشود] پذیرفته نمی‌شود نشود. هیچ نباید کیفیت رفتار و ارتباط ما با افرادی که در جوانب ما هستند به واسطه عدم پذیرش اینها، فرق کند. یک وقت یکی از شاگردان مرحوم آقا آمده بود پیش ایشان و می‌گفت

آقا! پدر من کمونیست است اصلا کمونیست است  
من با او چگونه رفتار کنم؟ ایشان فرمودند این حرف  
من نیست ایشان فرمودند با او مانند یک پدر مسلمان  
واقعی و شیعه امیرالمؤمنین باید عمل کنی، او راه  
خودش را دارد مسیر خودش را دارد، وظیفه تو است  
که پدر تو است، شوهر تو است وظیفه این است که  
اطاعت کنی. فقط در مسائل حرام، زنباید از شوهر  
اطاعت کند حتی در مسئله‌ای که مکروه است وقتی  
که رضایت شوهر بر این است زن به خاطر خدا باید  
از شوهر اطاعت کند. به فلان جا برویم البته اگر  
حرام نباشد فلان کار را انجام بده ...

بسیاری از دوستان می‌نویسند که شما در فلان جا  
گفتید که زن نباید با مرد صحبت کند ولی شوهر من  
میخواهد که من قبض آب و برق را فرض کنید که  
ببرم، خب ببر آن جامی برد می‌دهد به کسی که بدهد،  
خب چه اشکالی دارد؟ یا این که فرض کنید که  
خرید را این‌طور انجام بدهد خب انسان می‌تواند به  
یک نحوی که کمتر در تماس باشد انجام دهد که  
رضایت شوهر را هم به دست بیاورد. یک مخدره‌ای

نوشته بود که وقتی مهمان مرد دارم شوهر من از من میخواهد که بیایم با او دست بدهم گفتم نخیر حرام است و شما نباید این کار را انجام بدهی، این حرام است. یا اینکه از من می خواهد با او بیایم و بنشینم و با او بگویم و بخندم، می گویم نخیر! حرام است. صحبت کردن زن نامحرم با مرد نامحرم حرام است در صورتی که خارج از حدود متعارف باشد این حرام است. بله انسان می تواند به یک نحوی که از این قضیه بگذرد می تواند یک نحوه ای انجام بدهد که مرتکب عمل حرام هم نشده باشد.

مگر حتما باید شوهر انسان سالک باشد؟ مگر حتما باید شوهر انسان عارف باشد؟ و یا به عکس بعضی از دوستان هستند می گویند آقا عیال ما نسبت به این راه خیلی تمایل ندارد خب ندارد که ندارد، شما زندگی را باید با او بکنی، زندگی معمولی، به خوبی به خوشی به صفا و صمیمیت و به محبت و مودت باید بگذرد و هر کسی بین خود و بین خدای خودش راهی دارد از کجا معلوم است که او به خدا نزدیکتر از تو نباشد؟ واقعا مسئله این طور است ها! واقعا به این مسئله توجه کنید از کجا معلوم است زنی

در دل و ضمیر و نفس خودش به خدا نزدیکتر از آن شوهری نباشد که مدعی است؟ و یا به عکس، شوهری در دل و سر و سویدای خودش با خدا راز و نیازی دارد و حالی دارد گرچه حالا ا سما به اینعنوانها متصف نیست و معنون به این عنوانها هم نیست.

پس بنابراین راه توحیدی و راه سلوک این نیست که انسان خود را از دیگران جدا و دیگران را از خود جدا و برای خود راه جدایی فرض کند مطلب دیگری که در ارتباط با این قضیه است بسیاری از دوستان این مطلب را می‌پرسند که ما افرادی را می‌بینیم که اینها مستعد هستند آیا ما با اینها صحبت بکنیم؟ ببینید! همان مطلبی را خدمت دوستان عرض می‌کنم که مرحوم آقا فرمودند. مرحوم آقا فرمودند این جا دکان و دم و دستگاه نیست و حساب اینجا حساب بیا و برو و شلوغی و این چیزها نیست. ایشان می‌فرمودند اگر ما می‌خواستیم در این منزل را باز بگذاریم روزی هزار نفر این جا مراجعه می‌کردند، در منزلی که داشتند در مشهد، روزهای

اعیاد و وفیات روزه بود. روزه و جلسه عید بین الطلوعین تشکیل می شد و یک صبحانه مختصری و یک ساعت هم بعد از طلوع آفتاب خاتمه پیدا می کرد که هر کسی کاری دارد به کارش برسد طلاب بروند به درسهایشان برسند و افراد دیگر هم بروند به مشاغلشان برسند یکی دو بار ازدحام جمعیت وقتی که زیاد بود ما به آقا گفتیم که جمعیت زیاد است می آیند در حیاط و راهرو می نشینند و تا کوجه هم امتداد پیدا می کند اجازه می دهید این بالای منزل یک طبقه دیگر ساخته شود که افراد بیایند؟ ایشان فرمودند هر کسی می خواهد بیاید زودتر بیاید، گنجایش همین مقدار است، هیچی کم و زیاد هم نمی شود. حتی آن اتاق کناری را هم درش را باز نمی کردند. بعد از فوت مرحوم آقا به من گفتند که آقا این طبقه بالا را بسازیم افرادی که می آیند...؟ من گفتم کاری که مرحوم آقا نکردند ما بیایم بکنیم؟ مسئله به همان کیفیت است.

راه خدا راه جنجال نیست راه شایعه نیست راه تبلیغات نیست راه اشاعه نیست راه .. نیست راه دعوتکردن غیر عادی نیست راه حزب نیست راه

باندبازی نیست. راه خدا راه صدق است راه خلوص  
است راه صفا است هر کسی می آید بسم الله، راه  
خودش را دارد می رود، نه به بنده ارتباط دارد نه به  
شما ارتباط دارد، هیچ ارتباطی ندارد. بنده در این جا  
قسم می خورم این شوق و این فهم و این ادراک و  
این حمیت و این شور و این صمیمیت و این لطفی  
که در دوستان هست به اندازه سر سوزنی ارتباط به  
بنده ندارد، به هیچ وجه من این مطلب را در خود  
نمی بینم و در این مسئله انشاءالله صادق هستم هر  
شخصی بین خود و بین خدا .... دلیلش هم این  
است همین نوار بنده را هزار نفر گوش می دهند و  
نسبت به سخنهای من ترتیباثر نمی دهند، اگر هنر از  
من است پس چرا در آن جا این طور نیست؟ یعنی  
انسان که شوخی ندارد با واقعیات واقعیات را باید  
انسان درست بررسی کند. همین صحبت های بنده را  
بسیاری از افراد می شنوند و به دید انتقاد نسبت به  
این نگاه می کنند. و ما وظیفه و تعهد خصوصیات و  
نفسانیت را افراد را که نداریم، نسبت به نفسانیت افراد  
که تعهدی نداریم. آن چه که وظیفه ما هست اگر

خیانت در تکلیف نکنیم آن چه را که هست و  
واقعیت دارد به گوشاهلش، صادقانه برسانیم، فقط  
همین. دیگر پذیرش و عدم پذیرش بهعهده ما نیست  
و در این راستا خود بنده با یکی از افرادی که در این  
جا هستند تفاوتی نداریم. من عمل کردم  
خودمنزدیک هستم عمل نکردم خودم دور هستم.  
سایر افراد هم در ارتباط با واقعیات و در ارتباط با  
مسائل همین حکم را دارند بنابراین هر شخص در  
وهله اول باید خودش را بیاید و متوجه خودش باشد  
و این راه را به عنوان ناموس خود تلقی کند کسی  
دیده شده ناموس خود را در اختیار دیگران قرار  
بدهد؟ مردی بیاید ناموسخود را به دیگران نشان  
بدهد! دیده شده است؟ راه انسان و راه سلوک و راه  
خدا مثل ناموس انسان است نباید انسان این را هر  
جایی مطرح کند و با هر کسی و ناکسی بیاید این را  
در میان بگذارد. بله اگر در یک فردی آمادگی دید  
اشتیاق دید شوق دید رغبت مضاعف دید در آن جا  
خب مضایقه نباید بکند اما این که خودش به دنبال  
بیافتد این را بگیرد و آن را بگیرد و با آن حرف بزند  
با آن حرف بزند تمام اینها ممکن است ناشی از همان

التذاذات باشد انسان خودش متوجه نشود که چطور  
یک مسئله کهالتذاذ نفسانی است به صورت یک ایده  
و مبنای توحیدی درمی آید و انسان خیلی باید  
مراقبت کند. البته راجع به این قضیه انشاءالله پس  
فردا در جلسه عنوان بصری به دنبال مطالبی که قبل  
بود مطالبی را عرض خواهم کرد در راستا با این  
مطلب.

مطلب دیگری را که دوستان مطرح می کنند  
مسائل و مشکلات خانوادگی است بارها بنده این  
مطلب را عرض کردم خدمت رفقا و دوستان، ولی  
ظاهرا هنوز آن طوری که باید و شاید این قضیه به  
صورت جدی شاید جا نیفتاده است و او این است  
که با توجه به اشتغالاتی که حقیر دارم در جهات  
عدیده، امکان رسیدگی به مسائل خانوادگی برای  
بنده محال است نه این که حتی مشکل است می توانم  
بگویم محال است یعنی اگر شبانه روز به پنجاه  
ساعت هم ارتقاء پیدا کند رسیدگی به این مسائل  
برای بنده محال است مضافا به این که اینها یک  
قضایایی است که بااستشاره و با مشاورت افراد

کاردان و خبیر هم ممکن است این مسائل حل و فصل بشود و نیازی به مطرح کردن نیست. بنابراین فرستادن نامه‌ها این فقط می‌تواند وقت بنده را بگیرد علی‌کل حال وقتی که نامه برای من می‌آید بنده نامه را مطالعه می‌کنم و این مانع از پرداختن به مسائل دیگر می‌شود در ارتباط با این قضیه بسیاری از دوستان گلایه دارند و در نامه‌هایی که برای حقیر می‌نویسند که جواب نامه راجع به فلان مسئله داده نشد و یا دو یا سه تا نامه داده شده بی‌پاسخ مانده، نامه‌هایی که به دست بنده می‌رسد بنده مطالعه می‌کنم، اگر لازم ببینم پاسخ را مفصلاً خودم می‌نویسم یا این که خودم مختصر پاسخ را می‌دهم خدمت دوستان رفقا. اگر چنانچه نامه‌ای بی‌پاسخ ماند دلیل بر این است که نیازی به پاسخگویی به او وجود نداشته است نه این که خدای نکرده حمل بر بی‌اهتمامی یا بی‌اعتنایی نسبت به آن اظهار محبت دوستان نسبت به حقیر بوده.

سوالاتی که در این زمینه مطرح می‌شود بسیار سوالات مفیدی است و بحمدالله نشان دهنده رشد فکری و اعتقادی دوستان است و من

خیلی شائف هستم از این که احساس می‌کنم مطالبی که مطرح می‌شود این مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد و اگر چه خود قابل و لایق برای طرح این مسائل و عمل به این مطالب نیستیم ولی خب بحمدالله مطالب به دست اهلش می‌رسد و اهلش نسبت به اینها توجه کافی دارند. اینها مطالبی بود که مدتی به نظر حقیر می‌رسید که این مطالب را عرض کنم.

مجمل سخنان امروز ما بر اساس دو مسئله دور می‌زند: یکی عدم توجه به فراز و نشیب‌هایی که در حول و حوش و جوانب زندگی ما وجود دارد که اینها نباید موجب شود از آن اهتمام نسبت به راه کاسته شود و مسئله دیگر عدم توجه به نوسانات روحی و انبساطها و انقباض‌هایی که برای انسان پیش می‌آید. آن سالکی موفق است این را به عنوان سرّ مسئله و نهایت سخن خدمت دوستان عرض کنم و حرف خودم هم نیست آن سالکی موفق است در راه خود، که مطالب را بگیرد و به این طرف و آن طرف هم نگاه نکند به کسی کاری نداشته باشد که

کی چه می گوید؟ نسبت به مطلب چه برخوردی دارد؟ آیا دیگران مطالب او را می پذیرند؟ اگر مطرح کند می پذیرند یا نمی پذیرند؟ مطلبی را که برای انسان روشن می شود بگیرد و برود جلو و به آن عمل کند.

مرحوم آقا می فرمودند وقتی که ما رفتیم به نجف در میان طلبه های نجف شاخص بودیم این اهل عرفان است، حوزه نجف حوزه ضد عرفان بود حوزه ای بود که عرفان را مسخره می کرد و از بعضی از این مسائل خداوند پرده برداشت، حوزه ای بود که مخالف با عرفان بود افرادی که می رفتند به منزل مرحوم قاضی، عبا را سرمی کشیدند در شب که کسی آنها را نبیند از این کوچه می رود! یک شخصی را می گذاشتند سرکوچه، ببین کسی نمی آید برود، ما می رویم در کوچه، البته ما نمی گوئیم اینها کارشان درست بوده، نه! همه اینها را ما به آن انتقاد داریم، این جور آمدن مفت نمی ارزد فایده ندارد اینجور اگر می خواهی بروی پیش مرحوم قاضی برو پی کارت! عبا را بیانداز به دوش در روز ساعت ده بعد از ظهر ساعت پنج و شش جلو همه به همه هم بگو من

می خواهم بروم پیش مرحوم قاضی . عبا را روی سر کشیدن مال بزها است مال افراد ترسو است مال افراد بزدل است که اینها .....! آن مرحوم قاضی به درد این نمی خورد. ایشان می فرمودند ما وقتی رفتیم آن جا، متوجه شدیم که اینها به ما نظر دارند، این آقا فلان است! می گفتند ما اصلا تو گوشمان نمی آمد حرف دیگران تا این که از این گوشمان خارج کنیم، اصلا گوش خود را به روی این حرفها بسته بودیم، حالا فلان آقا راجع به ما فلان حرف را می زند فلان حرف را می زند.

دو نفر از آقایان قم نامه داده بودند برای مرحوم آقا، در آن وقتی که در نجف بودند اگر اسم ببرم همه شما می شناسید همه اسمش را شنیدید، که آقای آقا سید محمد حسین دست از این عرفانها شما بردار اینها راه درویشی است و انسان به جایی نمی رسد! مرحوم آقا در یک جمله فرمودند شما بروید گردوبازیتان را بکنید! جواب مختصر و مفید، بفرمایید چندتا گردو بخرید گردوبازی کنید. اصلا ایشان این جوری بودند اعتنا نمی کردند حالا فلانی حرف می زند

نمی‌زند پشت سر ایشان حرف می‌زند، فلان.

بله؟ دارید می‌بینید دیگر، خودتان دارید اوضاع را می‌بینید دیگر. حالا ما بلند شویم بیاییم و اظهار تأسف کنیم که آیین طور است آی آن طور است مردم این جور می‌گویند این طور برخورد می‌کنند فلان کس مخالف است. به ما چه مربوط است که مخالف است؟ ما مطلب را باید صحیح بپذیریم بیخود نپذیریم فکر کنیم. نسبت به اتقان و احکام آن مطلب دقت کافی را بکنیم جهات سوال را در ذهن خود برطرف کنیم وقتی به حقانیت یک مطلب رسیدیم دیگر تمام، تمام شد. هر شخصیتی در دنیا بیاید حرف بزند بیاندازیم کنار. هر کسی و نویسنده ای می‌آید حرف می‌زند بگذاریم کنار، می‌زند برای خودش می‌زند. این روش روشی بود که انجام دادند. ره چنان رو که رهروان رفتند.

امیدواریم خدای متعال ما را نسبت به وظایف خودمان بصیرتر و نسبت به راه خودمان استوارتر کند و آن چه که مدّ نظر ما است فقط و فقط در راستای تحصیل رضای او و تحصیل ولی او عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ